



تیر ۱۴۰۰

شاه در سال ۱۹۷۶ در مصاحبه‌ای با یک روزنامه انگلیسی زبان گفت که فلسفه حزب رستاخیز «بر دیالکتیک‌های اصول انقلاب سفید مبتنی بوده» و در هیچ جای دنیا چنین پیوند نزدیکی میان رهبر و مردم وجود ندارد؛ «هیچ ملت دیگری به فرماندار خود چنین اختیار تامی نداده است.» (۱) فارغ از خودستایی‌های شاه که در زمان اوج قدرت او در دهه ۵۰ بود، برخی واژه‌ها و بکارگیری آن از سوی محمدرضا پهلوی جای تامل بیشتری دارد، از جمله: دیالکتیک. دیالکتیک یک مفهوم مهم در سنت چپ است، سنتی که در تقابل با شاه و نظام شاهنشاهی از لحاظ ایدئولوژیک قرار داشت. با این حال مفهوم دیالکتیک در دهه ۵۰ به کام شاه نشست و او به هنگام تاسیس حزب رستاخیز، تصمیم گرفت این مفهوم را از اپوزیسیون خود وام بگیرد و در تدوین آنچه که در سر داشت یعنی «فلسفه انقلاب ایران» (توضیح تئوریک انقلاب شاه و ملت) و ایدئولوژی نظام شاهنشاهی بکار گیرد. در این یادداشت نشان خواهم داد که شاه چگونه درگیر با مفهوم دیالکتیک می‌شود، مفهومی که منطقاً نباید در اندیشه شاه جایی داشته باشد، اما او این مفهوم را به خدمت می‌گیرد تا فصل جدیدی از مشروعیت و قدرت خود را در «عصر رستاخیز» صورت‌بندی کند.

محمدرضا پهلوی در آغاز دهه ۵۰ خود را در اوج قدرت می‌دید و تلاش می‌کرد به عنوان یک شهریار بزرگ سرنوشت مملکت خود را به سوی پیشرفت و «تمدن بزرگ» (۲) رقم بزند. افزایش قیمت نفت و حمایت بی‌چون و چرای دولت نیکسون در آمریکا از شاه و نقش مهم شاه در دکترین نیکسون (ایران در مقام ژاندارم منطقه) و موفقیت نسبی که به دنبال تحقق اهداف انقلاب شاه و

ملت صورت گرفته بود، به او بیش از پیش این اعتماد به نفس را می‌داد که رویاهای خود را برای ایران به واقعیت تبدیل کند. او در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در کنار مزار کوروش، خبر از احیای امپراتوری ایران داد و بعدتر خود را به عنوان یک دیکتاتور [انقلابی] معرفی کرد که از سوی خداوند ماموریتی سنگین بر دوش دارد تا مردم سرزمین خود را نجات دهد و به رستگاری برساند. محمدرضا پهلوی در مصاحبه با اورینا فالاجی گفت:

شاه: ... من به خدا ایمان دارم و معتقدم خدا مرا برای انجام ماموریتی برگزیده است. آنچه به من الهام می‌شد معجزه‌هایی بودند که کشور را نجات دادند. سلطنت من کشور را نجات داده زیرا خدا به من نزدیک بوده است.

فالاجی: ... بسیاری از مردم شما را دیکتاتور می‌دانند... آیا انکار می‌کنید که شاه خودکامه‌ای هستید؟

شاه: نه، انکار نمی‌کنم، زیرا از جهتی درست است. اما توجه کنید، برای انجام این اصلاحات نمی‌توان خودکامه نبود... تصمیم دارم در قدرت بمانم و ثابت کنم که می‌توان با استفاده از زور خیلی کارها کرد.

شاه در کتاب خود به سوی تمدن بزرگ (۱۳۵۵)، از ماموریت الهی برای احیای نظام شاهنشاهی ایران زمین صحبت می‌کند و گام برداشتن در مسیر تمدن بزرگ، به اعتقاد شاه، ایران را به قله‌های پیشرفت و عظمت می‌رساند. او در به سوی تمدن بزرگ می‌نویسد:

رساندن ملت ایران به دوران تمدن بزرگ بالاترین آرزوی من است و رهبری کشورم در این راه اساسی‌ترین وظیفه‌ای است که به عنوان مسئول سرنوشت این کشور برای خود قائل هستم. اعتقاد راسخ من این است که اکنون ملت ایران برای نیل به هدف در مسیری صحیح و مطمئن، گام برمی‌دارد و آنچه برای پیروزی او ضروری است، این است که از یک سو در این مسیر انحرافی حاصل نشود و از سوی دیگر در آهنگ پیمودن آن کندی یا وقفه‌ای روی ندهد. هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته‌ام، بی‌گمان هدفی بسیار جاه‌طلبانه و بلند پروازانه است؛ ولی هدفی نیست که نیل بدان برای ملت ایران، با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد. اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می‌رود، به

خاطر آن است که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن، اساساً شایسته ملت ما نیست. کارنامه چند هزار سال تاریخ و تمدن ایرانی و نبوغ آفریننده‌ای که از نخستین صفحه این کارنامه تا به امروز وجه مشخص آن بوده است، دلیل روشنی بر درستی این باور است که اگر این نیروی آفرینندگی، دوشادوش اراده‌ای راسخ و پشتکاری استوار به کار افتد، پیروزی ما ملت ایران یک باید تاریخی خواهد بود. (۳)

محمد رضا پهلوی برای این کار ایدئولوژی پرتضادی در سر داشت که ترکیبی از سوسیالیسم و افکار انقلابی، لیبرالیسم، اسلام‌گرایی، سلطنت، باستان‌گرایی و عرفان ایرانی و معنویت شرقی بود. شاه در گام اول به دنبال تاسیس حزب واحدی بود، تا این حزب بتواند با ترسیم ایدئولوژی که در نظر شاه بود، زمینه تحقق تمدن بزرگ را فراهم سازد. شاه در اسفند ۱۳۵۳، حزب رستاخیز را تشکیل داد. حزب بر پایه سه اصل تشکیل شد: نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت. به زعم شاه صیانت از این اصول مهم‌ترین وظیفه حزب قلمداد شد. به گفته او:

کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد به سه اصلی که من گفتم نباشد، دو راه برایش وجود دارد: یا یک فردی است

متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان: «توده‌ای». یعنی باز به اصطلاح خودمان و با قدرت اثبات: بی‌وطن. او جایش یا در زندان ایران است یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ حق عوارض، گذرنامه در دستش می‌خواهد برود چون که ایرانی نیست، غیرقانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده است. یک کسی که توده‌ای نباشد و بی‌وطن هم نباشد ولی به این جریان هم عقیده‌ای نداشته باشد، او آزاد است، به شرطی که بگوید -به شرطی که علناً و رسماً و بدون پرده- بگوید که آقا من با این جریان موافق نیستم ولی ضد وطن هم نیستم. ما به او کاری نداریم. (۴)

حزب رستاخیز از دو جناح تشکیل می‌شد: جناح پیشرو یا مترقی به رهبری جمشید آموزگار و جناح سازنده به رهبری هوشنگ انصاری. قرار بود که نمایندگان دو جناح دارای دو طرز تفکر مختلف، اما وفادار به اصول سه‌گانه حزب و معتقد به اجرای اساسنامه و مرامنامه باشند و در واقع گرایش‌های مختلف سیاسی حزب‌های پیشین وفادار به نظام، در این دو جناح متمرکز شود. رهبران جناح‌ها را خود شاه تعیین می‌کرد. (۵) جناح لیبرال نیز در خرداد

۱۳۵۷، به رهبری هوشنگ نهاوندی پدید آمد. این جناح از نقد عملکردهای حزب رستاخیز شکل گرفت و اعضای آن به بررسی مسائل ایران می‌پرداختند که به گفته نهاوندی به پیشنهاد خود شاه تشکیل شده بود و غالباً «اپوزسیون اعلی حضرت» خوانده می‌شد. (۶)

مهم‌ترین رکن حزب رستاخیز، نظام شاهنشاهی بود. ساختار حزب رستاخیز، نظام شاهنشاهی را در جایگاهی برتر از همه چیز قرار می‌داد و آن را به عنوان راز ماندگاری ملت ایران و تجسم ویژگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منحصر به فرد آن تعریف می‌نمود. ادعا می‌شد که نظام شاهنشاهی، به مثابه ودیعه‌ای الهی، شکل طبیعی و اصیل حکومت در سرتاسر پهنه تاریخ ایران بوده است. از آنجا که این شکل از سلطنت، نظامی اخلاقی و معنوی بود، شاه «فرمانده، رهبر و ناجی ملت» محسوب می‌شد. در کنار مقوله نظام شاهنشاهی، انقلاب شاه و ملت یکی دیگر از ارکان مهم حزب رستاخیز بود. (۷) براساس اساسنامه سال ۱۳۵۴ حزب رستاخیز:

حزب رستاخیز ملی ایران معتقد است که انقلاب شاه و ملت با الغای رژیم ارباب و رعیتی و امحای تمام مظاهر فئودالیسم و اعطای حقوق سیاسی به زنان و تأمین حقوق حقه کارگران و پی‌ریزی یک نظام برومند اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و با استقرار مناسباتی مترقی و عدالت‌آمیز،

عصر تازه‌ای در تاریخ وطن آغاز کرد و راه را به روی شکوفایی معنوی و مادی جامعه ایرانی گشوده است. از دیدگاه حزب رستاخیز ملی ایران، انقلاب شاه و ملت، انقلابی است مستمر و پویا که در مسیر خود با توانایی کامل به نیازها و مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران به موقع و با قاطعیت پاسخ می‌گوید. حزب رستاخیز ملی ایران اعتقاد دارد که انقلاب شاه و ملت علاوه بر آنکه به همه خواست‌های ترقی خواهانه و آزادی طلبانه مجاهدان جنبش مشروطیت جامه عمل پوشانیده، ملت ایران را موفق کرده است تا با ایجاد نظام اقتصادی و اجتماعی نیرومند و اعمال حاکمیت و مالکیت بر منافع و ثروت‌های کشور و پی‌گیری سیاست مستقل ملی، راه خود را به سوی یک اقتصاد صنعتی پیشرفته با توانایی کامل بپیماید و در نتیجه به موضعی احترام‌آمیز و معتبر در مناسبات جهانی خویش دست یابد و راه خود را به مقصد قرارگرفتن در صف معدود ملت‌های نیرومند و مرفه جهان هموار سازد. (۸)



شاه در سال ۱۳۵۴ به این نتیجه رسید که انقلاب شاه و ملت که باعث تغییر و دگرگونی در جامعه ایران شده است، فاقد یک مبنای تئوریک منسجم است. انقلاب سفید که بعدتر به عنوان انقلاب «شاه و ملت» نامیده شد، یک سلسله تغییرات اقتصادی و اجتماعی شامل اصول نوزده‌گانه بود که در جامعه ایران به تحقق پیوست. انقلاب سفید در مرحله نخست، پیشنهادی شامل شش اصل بود (اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها و مراتع، فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اصلاح قانون انتخابات ایران به منظور دادن حق رأی به زنان و حقوق برابر سیاسی با مردان و ایجاد سپاه دانش) که محمدرضا پهلوی در کنگره ملی کشاورزان در تهران در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۴۱ خیر اصلاحات و همه‌پرسی را برای پذیرش یا رد آن به کشاورزان و عموم مردم ارائه داد. پس از آن در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱ در دولت اسدالله علم عموم مردم نیز در یک همه‌پرسی سراسری، به اصلاحات رأی مثبت دادند. شاه این اصلاحات را انقلاب سفید نامید؛ چراکه به زعم او انقلابی مسالمت‌آمیز و بدون خونریزی (در تقابل با انقلاب سرخ) بود. پس از انقلاب سفید تمام امور کشور مبتنی بر اصول این انقلاب تنظیم می‌شد. (۹)

تصمیم شاه این بود که هرچه سریع‌تر فلسفه و مبنای تئوریک انقلاب سفید در حزب رستاخیز تدوین شود تا مقدمه‌ای برای حرکت به سوی تمدن بزرگ فراهم شود. شاه به امیرعباس هویدا دبیر وقت حزب دستور داد تا گروهی برای تدوین مقدمات «فلسفه انقلاب ایران» تشکیل شود. به گفته محمد باهری:

در اثنای دبیر کلی آقای هویدا یک فرمانی  
اعلی حضرت صادر کرد که آقای هویدا  
فلسفه انقلاب ایران را تدوین کنند تا اصول  
انقلاب را توجیه کند... یک‌روزی ما را  
دعوت کردند در هیات دولت - یعنی کاخ  
نخست‌وزیری تو اتاق دولت. آموزگار بود،  
نهادندی بود، بنده بودم، احسان نراقی بود.  
عرض کنم که آزمون بود، دکتر عاملی بود،  
امیر طاهری بود. و آن‌جا مطرح شد که  
فلسفه انقلاب را تهیه بکنید. عجیب است  
آن‌جا من هر کسی را دیدم حرف‌های  
متفرقه می‌زد. تنها آدمی را که بنده دیدم  
حرف صحیح زد امیر طاهری بود. گفت  
«آقا این حرف‌ها چی هست می‌زنید. یک  
مردی است که آمده یک اصولی را به‌عنوان  
اصول انقلاب که برای دگرگون کردن جامعه  
ایران تشخیص داده این‌ها را آورده -  
می‌گوید فلسفه‌اش را بنویسید، خوب  
بنشینید توجیه‌اش کنید که چرا اصلاحات  
ارضی؟ چرا سهم کردن کارگر در سود  
کارخانه، چرا گفته سپاه بهداشت... مبانی  
فلسفی این‌ها چیست؟... بالاخره عرض  
کنم که قرار شد که چند نفر از همان‌جا

انتخاب شدند و این‌ها بروند و بنشینند و  
بنویسند و بعد بیاورند توی این  
کمیسیون. (۱۰)

اما باهری به این موضوع نیز اشاره می‌کند که در تدوین فلسفه انقلاب ایران،  
شاه تاکید می‌کند که مبنای روش «دیالکتیک» مورد استفاده قرار بگیرد. همین  
موضوع در فرمان شاه به امیرعباس هویدا نیز آمده است:

اکنون که اجرای اصول چهارده‌گانه انقلاب  
شاه و ملت ثمرات و نتایج درخشان و مورد  
انتظار خود را در کلیه شئون اجتماعی و  
اقتصادی ملت ایران آشکار ساخته است،  
موقع آن فرارسیده که فلسفه کلی این اصول  
به صورت یک سیستم فکری جامع  
ایدئولوژیک، بر بنیان یک دید دیالکتیک و  
علمی درونگر تدوین گردد، تا منطق  
تحولات که در مسیر حیات معنوی و  
فرهنگ ملی قرار دارد روشن شود و انتشار  
یابد. لذا برای انجام این منظور به حزب  
رستاخیز ملت ایران ماموریت می‌دهیم که  
هیئتی را مرکب از برجسته‌ترین  
صاحب‌نظران انتخاب و پیشنهاد نماید تا با  
مطالعات کافی و کامل، این امر را به انجام

برسانند و برای تصویب به ما گزارش

نمایند. (۱۱)

شاه می‌خواست با بکارگیری مفهوم «دیالکتیک» در مقابل جریان‌های چپ و برخی نیروهای اسلامی که او آنها را مارکسیست اسلامی معرفی می‌کرد، حرفی برای گفتن داشته باشد. تلاش محمدرضا پهلوی در دهه ۵۰ این بود که بتواند از گفتمان چپ - که مقبولیتی در سطح جامعه به ویژه در میان نخبگان و روشنفکران داشت - سیاست‌زدایی بکند و در ادامه آن را ذیل ایدئولوژی مورد نظر خود تعریف کند. در واقع شاه برای این که خود را یک رهبر سوسیالیست «انقلاب»ی نشان دهد، نیاز داشت تا ابزار مفهومی گفتمان انقلابی را نیز در تدوین ایدئولوژی خود بکار بگیرد. او با انجام انقلاب سفید در آغاز دهه ۴۰ (به ویژه اصلاحات ارضی و سهمیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها)، خود را یک «سوسیالیست» معرفی می‌کرد که توانسته است نه تنها شیوه مالکیت ارباب و رعیتی که سابقه‌ای طولانی در ایران داشت را از بین ببرد، بلکه حقوق از دست‌رفته کارگران و دهقانان را نیز به آنها بازگرداند و نقش مالکان و زمین‌داران بزرگ را در ساختار قدرت اجتماعی - سیاسی در ایران حذف کند. شاه برای تضعیف حزب توده، شعارهای آن‌ها را به خدمت گرفت و در جریان انقلاب سفید در سطح گسترده در جامعه مطرح می‌کرد. او در دهه ۵۰ که تجربه انقلاب سفید را پشت سر گذاشته بود، دائم از «سوسیالیسم» صحبت می‌کرد و خود را تماماً یک رهبر سوسیالیست به معنای واقعی معرفی می‌کرد. محمدرضا پهلوی در مصاحبه با اورینا فالاجی گفت:

شاه: ... تا جایی که ثابت کنم سوسیالیسم شما به آخر رسیده، پیر شده، عقب مانده و تمام شده است. صد سال پیش درباره سوسیالیسم صحبت می شد در حالی که امروز با تکنولوژی مغایرت دارد. حتی سوسیالیست های سوئدی در حال شکست خوردن هستند و حتی جنگل ها و آب ها را ملی نکرده اند، در حالی که من این کار را کرده ام.

فالاچی: آیا منظور شما این است که به تعبیری سوسیالیست هستید و می خواهید بگویید سوسیالیسم شما بهتر و پیشرفته تر از سوسیالیسم سوئد است؟

شاه: مسلماً، برای اینکه سوسیالیسم سوئد نوعی تامین برای کسانی است که کار نمی کنند و در آخر ماه مانند کسانی که کار کرده اند حقوق می گیرند. ولی سوسیالیسم انقلاب سفید من نوعی سوسیالیسم نو و متکی به پرداخت مزد بر مبنای کار است.

بعد از سوسیالیسم، دیالکتیک مفهوم مهم دیگری بود که شاه بنا داشت آن را در گفتمان ایدئولوژیک خود جای دهد.

دیالکتیک و ماتریالیسم دیالکتیک دو مفهوم تاریخی بسیار مهم در سنت چپ هستند. کارل مارکس مفهوم دیالکتیک را از هگل وام گرفت. بر اساس مفهوم دیالکتیک همه چیز در دنیا در حال تغییر و دگرگونی است. در مقابل هر چیزی، ضد یا مخالفی وجود دارد که مارکس از آن دو به تز و آنتی تز یاد می‌کند. از ترکیب این دو نیز سنتز به وجود می‌آید. مارکس دیالکتیک را تنها با رویدادهای تاریخ و جامعه همساز می‌دید و انگلس بود که دامنه دیالکتیک را به حوزه طبیعت گسترش داد، اما انگلس مدعی نشد که ماتریالیسم تاریخی را می‌توان از ماتریالیسم دیالکتیکی استنتاج کرد. این کار را پلخانف کرد که نخستین بار این اصطلاح را به کار برد؛ و نیز لنین، که آن را چنان تفسیر کرد که ماهیت جهان با آرزوهای انقلابی سازگار درآید. ماتریالیسم دیالکتیک برعکس ماتریالیسم مکانیکی فوئرباخ به تغییر و تحول و دگرگونی ماده تاکید دارد و بر عکس دیالکتیک هگل پدیده‌های جهانی را بر اساس کیفیات اصلی ماده بررسی می‌کند. ماتریالیسم دیالکتیک اگر در جامعه پیاده شود - ماتریالیسم تاریخی - شیوه‌های تولیدی و روابط مادی انسان‌ها را در نظر دارد که بر اساس این شیوه‌های تولیدی، مسیر تکاملی جامعه را تعیین می‌کند (۱۲).

تقی ارانی نخستین کسی بود که در ایران به شکل تئوریک به تعریف مفهوم دیالکتیک و ماتریالیسم دیالکتیک پرداخت. او با نام مستعار ا. جمشید در مقاله «ماتریالیسم دیالکتیک» که در شماره ششم مجله دنیا در سال ۱۳۱۳ منتشر شد، می‌نویسد:

عقیده کلی که در سیر تکامل علم و اجتماع بشر تا این تاریخ پیدا شده، عقیده ماتریالیسم دیالکتیک است؛ یعنی فکر مادی که باستعانت منطق مخصوص، به اسم دیالکتیک رهبری شده، ربط و اتصالات و روابط طبیعت و اشیاء را توجیه و تشریح می‌کند. ماتریالیسم دیالکتیک به دنیای مادی متغیر و لایتناهی ایمان دارد که تمام عناصر آن نسبت به یکدیگر آثار متقابل دارند. در نتیجه تصادمات بین این عناصر تغییرات و تحولات تولید می‌گردد.

۱۵  
ارانی دو اصل مهم برای دیالکتیک تعریف می‌کند: اصل نفوذ ضدین و اصل تکامل در ضد یا قانون تکابوی طبیعت. او در توضیح اصل اول می‌گوید:

در طبیعت نمی‌توان دو قضیه یا دو شیئی پیدا کرد که بالاخره به مفهوم ثالثی که نسبت به هر دو اعم است تبدیل نشوند؛ یعنی دو چیز هر قدر هم متضاد باشد، بالاخره می‌توان آنها را متحد کرد. ثانیاً این قانون در همین حال بیان می‌کند دو چیز هر قدر هم یکی و متحد باشند بالاخره مطلقاً باهم متفاوت و از یک نقطه نظر متضاد می‌باشند. این تضاد مطلق و اتحاد مطلق

دو چیز در آن واحد حکمفرما است. این قانون درباره هر شیئی یا هر قضیه و بالاخره تمام طبیعت صادق است.

ارانی در ادامه، اصل دوم را نیز این گونه توضیح می‌دهد:

واقعیت «ماده، زمان و مکان» چون زمان را در بر دارد قهراً شامل مفهوم تغییر نیز می‌باشد. این تغییر و شدن و تکامل واقعیت دارد و تکاپوی طبیعت واقعی است. همین تکاپوی واقعی در مغز ما و فکر ما به صورت حقیقت قانون تکاپوی طبیعت تصویر می‌شود. این قانون را قانون نفی نفی نیز می‌گویند. ریشه این قانون را هراگلید بدین ترتیب بیان کرده: نزاع، مادر هر پیشرفت است. هگل آن را تکمیل کرده و گفته است: تضاد هر قضیه را جلو می‌برد... بیان اینکه «دو دفعه وارد یک رودخانه نمی‌توان شد» موضوع متغیر دائمی بودن یک شیئی (رودخانه) را نشان می‌دهد. (۱۳)

در مقاله ماتریالیسم دیالکتیک است که ارانی در آن، پس از نفی و رد تمام مکاتب ایده‌آلیستی در فلسفه، به اثبات واقعیت مادی جهان و توضیح ارزش



معلومات بشر و حدود شناخت او از این جهان واقعی می‌پردازد، و در نهایت به تشریح اصول دیالکتیک، که چیزی جز اصول وحدت ضدین و نفی در نفی و تغییر نیست، دست می‌زند. با صورت‌بندی نظری ارانی از مفهوم دیالکتیک، بعدتر این مفهوم به درون گفتمان نظری-ایدئولوژیک حزب توده وارد می‌شود و بر فهم تضاد، ضرورت تغییر و دگرگونی در جامعه تاکید می‌کند. (۱۴)

حزب رستاخیز صد نفر از متفکران برجسته را تعیین نمود تا یک گروه ویژه ده نفری را مسئول روزآمد کردن ایدئولوژی، فلسفه انقلاب شاه و ملت، در راستای شرایط در حال تغییر عصر رستاخیز نمایند. براساس تاکید شاه، هویدا مسئول می‌شود تا به سراغ افرادی -کمونیست‌های سابق- در درون حزب برود که با مفهوم و متدولوژی دیالکتیک آشنایی دارند. یکی از این افراد که هویدا به سراغ او می‌رود کوروش لاشایی است. (۱۵) لاشایی یکی از کمونیست‌های سابقی بود که پیشتر جذب حزب رستاخیز شده بود. آبراهامیان در ایران بین دو انقلاب اشاره می‌کند که حزب رستاخیز نتیجه همکاری فکری تکنوکرات‌های تحصیلکرده در مکتب «مدرنیزاسیون آمریکایی» با کمونیست‌های سابق بود. او می‌نویسد:

در حزب رستاخیز دو گروه بسیار متفاوت حضور داشتند. گروه نخست کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجه دکترا از دانشگاه‌های آمریکایی بودند که بیشتر تحت تاثیر آرا ساموئل هانتینگتون قرار

داشتند. به زعم این گروه تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است. به نظر آنان چنین حزبی به حلقه پیونددهنده سازمند میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد، دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت و بنابراین خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. گروه دوم کمونیست‌های سابقی بودند که به بدنه دولت وارد شده بودند. به اعتقاد آنها تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می‌توانست توده‌ها را بسیج کند، موانع سنتی را از میان بردارد و کشور را به جامعه‌ای کاملاً مدرن رهنمون شود. (۱۶)

از جمله این تکنوکرات‌ها غلامرضا افخمی بود. یکی از اعضای اتاق فکری متشکل از گروهی روشنفکر نسبتاً جوان که از دانشگاه‌ها و سطوح میانی حکومت می‌آمدند. افخمی می‌نویسد که بین سال‌های ۵۲ - ۱۳۵۰، این اتاق فکر یک پیشنهاد اولیه را برای مدرنیزه کردن نظام سیاسی ایران مبتنی بر رساله دکترای او تهیه کرد. این پیشنهاد که عنوانش «جنبش رستاخیز ملت ایران» بود، با هدف دستیابی به پیوندی بین قدرت واقعی شاه و معضل چندپارگی فرهنگی و ضعف نهادهای سیاسی تنظیم شده بود. راه‌حل آنها، مبتنی بر اصول انقلاب شاه و ملت و قانون اساسی ایران، عبارت بود از یک جنبش سیاسی وسیع و

متکی بر اتفاق نظر، نه یک حزب واحد، که به تدریج مشارکت سیاسی را گسترش دهد، ضمن آنکه کنترل نیروهای مسلح، سیاست خارجی، نفت و امنیت ملی را در اختیار شاه باقی بگذارد. (۱۷) به گفته افخمی شاه این برنامه را مورد توجه قرار داد ولی نظرش آن بود که نمی‌توان در شرایط فعلی آن را به مرحله اجرا درآورد. (۱۶) در جبهه کمونیست‌های سابق علاوه بر محمد باهری (۱۹) که از نزدیکان اسدالله علم وزیر دربار- بود و نقش مهمی در حزب رستاخیز بازی می‌کرد، پرویز نیکخواه، احسان نراقی، فیروز فولادی، فیروز شیروانلو، عنایت‌الله رضا و کوروش لاشایی در حزب و در «مرکز آموزش مربیان» حضور داشتند. این افراد، در کنار محمود جعفریان و منوچهر آزمون هسته مرکزی کمونیست‌های سابق بودند که از قبل در پست‌های مهمی در خدمت رژیم قرار داشتند. علاوه بر کمونیست‌های سابق افراد دیگری نیز در گروه تدوین دیالکتیک انقلاب ایران حضور داشتند که به لحاظ ایدئولوژیکی و روشنفکری هیچ سنخیتی با گروه کمونیست‌های سابق نداشتند، از جمله جمشید آموزگار، شاپور زندیا، محمدرضا آملی تهرانی، سیدحسین نصر و احمد فردید. کوروش لاشایی در مصاحبه با حمید شوکت از چگونگی حضور خود در گروه تدوین دیالکتیک انقلاب ایران می‌گوید:

از هویدا نخست‌وزیر نامه‌ای دریافت کردم  
که مرا به کاخ نخست‌وزیری دعوت  
می‌کرد. در نامه که لحن رسمی، اما  
دوستانه داشت دلیل این دعوت قید نشده  
بود. چندی بعد در تاریخ مقرر به دیدار  
هویدارفتم. ... به گرمی از من استقبال کرد

و گفت با پدرم دوستی دارد که گمان می‌کنم این مطلب را بیشتر به رسم تعارف ابراز می‌کرد و بین آنها دوستی وجود نداشت. او پس از این تعارفات اضافه کرد که به فرمان شاه قرار است عده‌ای از روشنفکران و کارشناسان را جمع کند و آنها وظیفه دارند فلسفه دیالکتیک انقلاب را تدوین کنند. منظور از انقلاب، همان انقلاب سفید بود که گاه از آن به عنوان انقلاب شاه و مردم [ملت] یاد می‌شد. (۲۰)

۲۰ لاشایی خود به این موضوع اشاره می‌کند که تنها دلیل مشخصی که از من برای حضور در این گروه دعوت به عمل آمد، همین لفظ دیالکتیک بود. او می‌گوید

به خاطر همین لفظ دیالکتیک که به نوعی به مقوله‌های فلسفی چپ مربوط می‌شد و فکر می‌کرد در این زمینه صاحب نظر هستم. به هر دلیلی که بود از من خواست تا در کار تدوین دیالکتیک انقلاب شرکت کنم و پذیرفتم. چندی بعد به همین منظور جلسه‌ای تشکیل شد که در آن من، ناصر یگانه، شاپور زندنیا، حسین نصر، احمد فردید (۲۱)، احسان نراقی، عنایت‌الله

رضا، محمد باهری و چند نفر دیگر که نامشان در خاطر من مانده است شرکت داشتیم. قرار شد چون هویدا خیلی گرفتار است، باهری جلسات را که هفته‌ای یک بار در دفتر کارش تشکیل می‌شد اداره کند. بدین ترتیب شروع کردیم به تدوین فلسفه دیالکتیک انقلاب. (۲۲)

محمد باهری نیز در مصاحبه با حبیب لاجوردی در پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد (نوار ۲۵) درباره برگزاری این جلسه می‌گوید:

به هر حال ما وادار شدیم در این کار و چند نفر که دیالکتیک بلد بودند و می‌دانستند دیالکتیک چی هست - فلسفه خوانده بودند. شروع کردیم به تدوین این اصول انقلاب. شاید نزدیک هزار ساعت کار کردیم، شب و روز کار می‌کردیم. یک متن خیلی صحیحی تدوین شد و آنجا دیالکتیک به عنوان یک سنت الهی تلقی شد، برای این که ما نمی‌خواستیم دیالکتیک را به عنوان یک متد ماتریالیسم معرفی کنیم. ما آنجا دیالکتیک را به عنوان سنت الهی... آخه تحولی که در جامعه پیدا می‌شود،

تحولی که در طبیعت پیدا می‌شود این تحول در واقع باید اسمش را گذاشت سنت دیگر - این سنت هم سنت خدایی است. آن‌جا این دیالکتیک را روشن کردیم و بعد آن‌جا تئوری اضداد را ذکر کردیم، بعد از ذکر تئوری اضداد گفتیم که تحول و تکامل به چه صورت انجام می‌گیرد و ممکن است که این تحول و تکامل پیش‌بینی بشود - تسریع بشود کند بشود و این کار رهبر است و آن وقت دیگه وارد شدیم به مسئله اصلاحات ارضی، مسئله توجه به امور کارگری و این‌طور کارهای دیگر روی مبانی دیالکتیک روشنش کردیم.

پس از چند جلسه نهایتاً متن مشخصی تهیه می‌شود و در اختیار هویدا قرار می‌گیرد. براساس این متن انقلاب شاه و ملت محمدرضا پهلوی با توجه به منطق دیالکتیک تعریف می‌شود. به طوری که مبنای تئوریک انقلاب شاه و ملت نشان می‌دهد که این انقلاب از قانون‌مندی و عقلانیت برخوردار است. قانون‌مندی که با توجه به منطق دیالکتیک بر تغییر و دگرگونی تاکید دارد و انقلاب شاه و ملت همان‌طور که محمدرضا پهلوی تلاش می‌کرد در جامعه القا کند، انقلابی است که به عنوان موتور محرک جامعه، تغییر و دگرگونی با خود به همراه آورده است و جامعه سنتی و عقب‌افتاده ایران را به مرحله‌ای از

پیشرفت و آبادانی وارد کرده است که در آن انسان ایرانی از همتای آمریکایی و اروپایی خود چیزی کم ندارد. (۲۳) با این حال آن طور که کوروش لاشایی اشاره می‌کند این متن مورد قبول هویدا قرار نمی‌گیرد. ظاهراً حسین نصر و احسان نراقی که از نزدیکان هویدا بودند با متن تهیه شده هم‌سویی نداشتند. اما بعدتر مشخص شد که علاوه بر نصر و نراقی، شخص محمدرضا پهلوی نیز مخالف این متن است و اعتقاد دارد که این متن نتوانسته است تصویر درستی از انقلاب شاه و ملت و به ویژه نظام شاهنشاهی و نقش شاه به عنوان رهبر و عامل اصلی انقلاب ایران را ترسیم کند. در جلسه‌ای که در کاخ نیاوران برای بررسی متن دیالکتیک انقلاب ایران با حضور محمدرضا پهلوی برگزار شد، علاوه بر باهری و لاشایی، هویدا، نراقی، ناصر یگانه، منوچهر آزمون، جمشید آموزگار، هوشنگ نهاوندی، امیر طاهری، حسین نصر و عنایت‌الله رضا نیز حضور داشتند. در این جلسه پس از قرائت متن از سوی باهری، منوچهر آزمون (۲۴) به مخالفت با آن پرداخت.

به زعم آزمون متن تهیه شده یک متن تماماً مارکسیستی بود که در قالب نظام شاهنشاهی عنوان شده است، اما در اصل قصد تخریب نظام شاهنشاهی را دارد. آزمون تاکید کرد که مقوله دیالکتیک انقلاب به شکلی صورت‌بندی شده است که در مرحله آخر به نفی نظام شاهنشاهی منجر می‌شود. اگرچه در این جلسه عنایت‌الله رضا به مخالفت با استدلال آزمون پرداخت و به این موضوع اشاره کرد که منطق دیالکتیکی که در این متن به کار گرفته شده است، ربطی به آنچه که در مارکسیسم (نفی در نفی) دارد ندارد، اما محمدرضا پهلوی نیز

به مخالفت با آن پرداخت و گفت «مثل این که انقلاب را ما نکردیم!» از حرف‌های آزمون و توضیحاتی که پیرامون مقوله دیالکتیک در جلسه ارائه داد، چنین برداشت شد که هر پدیده‌ای، آغاز، رشد و پایانی دارد و فلسفه دیالکتیک نیز چیزی جز این معنا نمی‌دهد. آزمون با این مقدمه چینی، مسئله را به انقلاب و آینده سلطنت در ایران مربوط می‌ساخت و بر این اساس نتیجه روشن بود. اگر انقلاب آغاز پدیده‌ای باشد و بنا بر منطق دیالکتیک هر پدیده‌ای آغاز، رشد و پایانی داشته باشد، می‌بایست روزی به پایان خود برسد و به ضد خود تبدیل شود. در مورد سلطنت نیز نمی‌توانست جز این باشد. با چنین توضیحاتی از سوی آزمون، دیگر عجیب نبود که محمدرضا پهلوی، نگران سلطنت و تکلیف ولیعهد شود. براساس منطق دیالکتیک اگر سلطنت (تز) باشد، آنتی تز خود را نیز درون خود ایجاد می‌کند، و برتری آنتی تز نسبت به تز به سنتز جدیدی منجر می‌شود که شاید هیچ نسبتی با سلطنت نداشته باشد. موروثی و جاویدان بودن شاه در نظام شاهنشاهی امر ایستایی بود که در واقع با تغییر و پویایی و دگرگونی در منطق دیالکتیک هم‌سوایی نداشت. به همین منظور منطق دیالکتیک اگرچه شاید می‌توانست در موضوع توضیح انقلاب شاه و ملت به کار آید، اما در گام‌های بعدی هنگامی که پای نظام شاهنشاهی به وسط کشیده می‌شد، با اصل ثبات و جاودانگی آن در تضاد قرار می‌گرفت. همین امر نیز در نهایت منجر شد که شاه دیگر اصراری بر بکارگیری این مفهوم به ویژه در تشریح نظام شاهنشاهی نداشته باشد. جلسه در کاخ نیاوران بدون نتیجه و رضایت محمدرضا پهلوی که به نظر می‌رسید از خیر مفهوم دیالکتیک گذشته است،



به پایان رسید. و بعدتر تنها متنی که توسط باه‌ری و برخی نزدیکان او با توجه به نظریات آزمون - که تأیید محمدرضا پهلوی را نیز با خود داشت - درباره انقلاب شاه و ملت بدون پرداختن به نظام شاهنشاهی و مسئله ولیعهد تنظیم و با همان عنوان «فلسفه انقلاب ایران» منتشر شد. (۲۵) این متن بیش از آنکه بنیانی برای عمل‌گرایی و راهنمایی برای مجموعه کارگزاران حاکمیت باشد، صرفاً بر پایه ستایشگری از شاه بود که خود را مبتکر انقلاب می‌دانست. وقتی اولیو وارن فرانسوی از شاه پرسید فلسفه کشورش را که این همه بر آن تأکید می‌کند تعریف کند، شاه پاسخ داد: «البته، اما مسلماً نه در دو کلمه، این فلسفه در حال حاضر توسط آنچه ما انقلاب خودمان می‌نامیم معرفی شده و توسط اصول انقلاب شاه و ملت که ما را تدریجاً وارد مرحله تمدن بزرگ خواهد کرد مشخص شده است.» وقتی وارن از او پرسید آیا امیدوار است که فلسفه او حداقل در بخش‌های دیگری از جهان نیز اشاعه یابد، شاه قاطعانه پاسخ داد: «بی‌آنکه فضل‌فروشی در کار باشد خواهم گفت چرا که نه؟ اما طبیعتاً این وظیفه دیگران است که درباره آن داوری کنند.» (۲۶) شاه هم‌چنین تردیدی نداشت که علاوه بر کشورهای موسوم به جهان سوم یا جنوبی، حتی برخی کشورهای جهان توسعه‌یافته و اصطلاحاً شمالی نیز به «فلسفه انقلاب ایران» او تمایل نشان خواهند داد. محمدرضا پهلوی مدعی بود که کشورهای پیشرفته‌ای که گمان می‌کرد روزی دچار بحران شوند، می‌توانند با تاسی از فلسفه انقلاب ایران دشواری‌ها را به آسانی پشت سر بگذارند. (۲۷)

(۱) Interview with the shah-in-shah, *Kayhan international*, ۱۰ november ۱۹۷۶.

(۲) محمدرضا پهلوی در توضیح «تمدن بزرگ» می‌نویسد: «تمدن بزرگ؛ یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در راه تأمین والاترین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه بکار گرفته شده باشد. تمدنی که در آن دستاوردهای شگفت‌آور دانش و صنعت و تکنولوژی با ارزش‌های عالی معنوی و با موازین پیشرفته عدالت اجتماعی درآمیخته باشد. تمدنی که بر پایه سازندگی و انسانیتی بنیان نهاده شده باشد و در آن هر فرد آدمی در عین برخورداری از رفاه کامل مادی، از حداکثر تأمین اجتماعی و از غنای سرشار روحی و اخلاقی بهره‌مند باشد. روشن است هر ملت و جامعه‌ای در جهان حق دارد در راه رسیدن به چنین هدفی بکوشد و ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که چنین تلاشی در هر جا که صورت گیرد، با پیروزی کامل همراه باشد. زیرا این تلاشی است که در راه ایفای شریف‌ترین رسالت جامعه بشری انجام می‌گیرد؛ ولی تا آن جا که به ما مربوط است، ما بیش از هر چیز تضمین سعادت و رفاه جامعه ایرانی را مدنظر داریم. البته اگر تمدن بزرگ ما کشتش و جذابیتی داشته باشد، به احتمال قوی این تمدن از مرزهای ما خواهد گذشت و در آن صورت این در اختیار دیگران خواهد بود که درباره آن داوری کنند. در راه رسیدن به این تمدن بزرگ، ما باید بر اساس جهان‌بینی همیشگی ایرانی، بهترین اجزای مدنیت و فرهنگ ملی خویش را با بهترین اجزای تمدن و فرهنگ جهانی درآمیازیم و در این راه از هرگونه تعصب و کوتاه‌بینی دوری گزینیم. هیچ ملتی در هیچ مرحله از پیشرفت، نمی‌تواند خود را از دستاوردهای مادی و معنوی دیگران بی‌نیاز شمارد. زیرا تمدن بشری اساساً بر داد و ستد مداوم اندیشه‌ها و دستاوردها پی‌ریزی شده است. اگر در گذشته ملت‌هایی خواسته‌اند به دور خود دیواری بکشند این آزمایش همواره با شکست رو به‌رو شده است.» بیشتر نگاه کنید به محمدرضا پهلوی، در به سوی تمدن بزرگ، ص ۲۲۳.

(۳) نگاه کنید به محمدرضا پهلوی در به سوی تمدن بزرگ، ص ۲۲۲ - ۲۲۱ .

(۴) نگاه کنید به مراد ثقفی در رستاخیزی که نبود: همه کارکردهای یک حزب حکومتی، فصلنامه گفتگو، شماره ۷۸، دی ۱۳۹۷.

(۵) دبیرکل حزب، که با نظر محمدرضا پهلوی انتخاب می‌شد، چندین بار عوض شد. امیرعباس هویدا از آغاز تأسیس حزب تا کنگره دوم (۵ و ۶ آبان ۱۳۵۵)، جمشید آموزگار از همین تاریخ تا ۱۷ مرداد ۱۳۵۶، محمد باهری تا دی ۱۳۵۶، و جمشید آموزگار از این تاریخ تا ۶ شهریور ۱۳۵۷ دبیرکل حزب بودند و جواد سعید، آخرین دبیرکل، زمانی به این سمت رسید که حزب جز انحلال راه دیگری پیش رو نداشت.

(۶) نگاه کنید به گفت‌وگو شاهرخ مسکوب با هوشنگ نهاوندی در تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد.

(۷) نگاه کنید به افشین متین در هم شرقی، هم غربی (تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی)، فصل هفتم، ص ۳۶۳ - ۳۷۷.

۲۷

(۸) نگاه کنید به مظفر شاهی در حزب رستاخیز: اشتباه بزرگ، جلد اول، ص ۲۱۵ - ۲۱۰.

(۹) نگاه کنید به غلامرضا افخمی در زندگی و زمانه شاه، توسعه اقتصادی و اجتماعی، ص ۶۱۶ - ۵۸۳.

(۱۰) نگاه کنید به گفت‌وگو حبیب لاجوردی با محمد باهری در تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد.

(۱۱) نگاه کنید به مظفر شاهی در حزب رستاخیز: اشتباه بزرگ، جلد دوم، ص ۱۵۰.

(۱۲) نگاه کنید به فرهنگ‌نامه اندیشه مارکسیستی، ترجمه اکبر معصومی‌بیگی، ص ۳۴۸ - ۳۳۹.

(۱۳) نگاه کنید به دوازده شماره دنیا، چاپ سال ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ به رهبری و مدیریت تقی ارانی، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸.

(۱۴) نگاه کنید به احسان طبری در برخی اندیشه‌ها درباره دیالکتیک، انتشارات حزب توده.

(۱۵) کوروش لاشایی از رهبران سازمان انقلابی حزب توده ایران و رئیس نهاد فرهنگی- اجتماعی لژیون خدمتگزاران بشر بود. او مدارج اولیه تحصیل را در ایران گذراند و وقایع پس از جنگ جهانی دوم تا ۱۳۳۴ بر او تأثیری اساسی نهاد. در ابتدا به خدایپرستان سوسیالیست و عقاید محمد نجشب گرایش داشت، اما در سال ۱۳۳۴ برای ادامه تحصیل به خارج رفت و در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد. در اواخر دهه ۱۳۳۰ به مارکسیسم علاقه‌مند و جذب حزب توده شد. پس از مدتی همراه با گروهی از جوانان دانشجوی مقیم اروپا به مخالفت با حزب توده برخاست و جریان جدیدی به نام سازمان انقلابی حزب توده را بنیاد نهاد. این گروه که پایگاه زیادی در کنفدراسیون یافت، به مائوئیسم و مدل‌های انقلابی کوبا، چین و آلبانی تمایل نشان می‌داد. لاشایی، همراه با مهدی خانابا تهرانی، پرویز نیکخواه و محسن رضوانی برجسته‌ترین اعضای گروه بودند. در فاصله سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ که در کردستان شورشی به رهبری شریف‌زاده، ملا آواره و معینی برپا شد، سازمان انقلابی، لاشایی را به کردستان اعزام کرد. اما شورش شکست خورد و لاشایی به اروپا بازگشت. در اوایل دهه ۱۳۵۰، مجدداً به ایران بازگشت تا به سازماندهی مقاومت در ایران پردازد، اما شناسایی و دستگیر شد و در آذر ۱۳۵۱ با حضور در جمع خبرنگاران و صفحه تلویزیون، سازمان انقلابی و مارکسیسم را محکوم کرد و مدعی شد که هرگونه مقاومتی در برابر رژیم شاه بی‌فایده است. لاشایی معتقد بود که ایده‌ها و تحلیل‌های گروهش بی‌بهره است و زمینه مناسبی در ایران ندارد و نهایتاً همه آن‌ها باید بازگردند و با رژیم همکاری کنند. علاوه بر نگارش مقالاتی در حمایت از سیاست‌های رژیم پهلوی اطلاعات زیادی درباره تشکیلات و فعالیت‌های گروه‌های چپ در اختیار ساواک قرار داد.

(۱۶) نگاه کنید به پرواند آبراهامیان در ایران بین دو انقلاب، ص ۵۴۳ - ۵۴۲.

(۱۷) نگاه کنید به غلامرضا افخمی در زندگی و زمانه شاه، حزب رستاخیز، ص ۸۱۴ - ۷۸۱.

(۱۸) محمدرضا پهلوی به جای تشکیل «جنبش» رستاخیز، دست به تأسیس «حزب» رستاخیز زد: چرا که هم با توجه به افزایش قیمت نفت و درآمد حاصل از آن می‌توانست از بالا توسعه اقتصادی را به سرعت پیاده سازد - تأکید بر اولویت اقتصاد بر سیاست - و هم می‌توانست ایدئولوژی که مد نظر خود داشت را از طریق یک حزب واحد در درون جامعه تبلیغ کند.

(۱۹) محمد باهری در سال ۱۲۹۷ در شیراز متولد شد. او در سال ۱۳۱۶ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. پس از پایان تحصیلات به شیراز بازگشت و به کار وکالت پرداخت. در این ایام با گروهی از روشنفکران شیراز از جمله رسول پرویزی، فریدون توللی و ابراهیم گلستان یک حلقه روشنفکری ایجاد نمود و با توجه به جاذبه مارکسیسم در سال‌های پس از سقوط رضاشاه به عضویت

حزب توده ایران درآمد. در سال ۱۳۲۵ از حزب توده خارج شد و برای ادامه تحصیل رهسپار پاریس شد. مدت هفت سال در پاریس بود و دکترای حقوق را از دانشگاه سوربن دریافت نمود. در سال ۱۳۳۲ به تهران بازگشت و ضمن اشتغال به تدریس در دانشگاه تهران به عنوان مشاور حقوقی به استخدام چند سازمان دولتی درآمد. باهری که هم‌چنان در حلقه‌های روشنفکری شرکت می‌کرد در جلسه‌ای در دفتر مجله سخن با اسدالله علم آشنا شد. رسول پرویزی که از نزدیکان علم و دوست باهری بود، زمینه‌ساز نزدیکی بیشتر این دو شد، تا آنجا که روابط دوستانه آنها تا زمان مرگ علم ادامه یافت. اولین خدمت باهری به علم تشکیل حزب مردم بود. او با توجه به سابقه فعالیت در حزب توده عملاً تشکیلات حزب مردم را اداره می‌کرد و علم سمت رهبری حزب را عهده‌دار بود. ۲۲ سال بعد که شاه تصمیم به انحلال حزب مردم و ایجاد حزب فراگیر رستاخیز گرفت، باز هم باهری از مهره‌های اصلی در ایجاد این حزب بود. او کارگردان و مهره اساسی و عضو هیات اجرایی و سیاسی حزب رستاخیز بود و به صورت فعال در متن فعالیت‌های این حزب قرار داشت. به دنبال استعفای جمشید آموزگار از دبیرکلی حزب رستاخیز، در مرداد ۱۳۵۶ باهری به سمت دبیر کلی این حزب انتخاب شد و در ۱۴ دی ۱۳۵۶ با انتخاب مجدد جمشید آموزگار به دبیرکلی حزب از این سمت برکنار شد.

۲۹

(۲۰) نگاه کنید به گفت‌وگو حمید شوکت با کوروش لاشایی در نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۲۶۸.

(۲۱) هما ناطق در مصاحبه با ضیاء صدیقی اشاره می‌کند که احمد فردید در سال ۱۳۵۵ در شورای دانشگاه تهران گفت: «این که در غرب دانشجویان علیه غرب عصبان می‌کنند به‌جاست، علیه فرهنگ منحن غرب است، در حالیکه عصبان دانشجویان در شرق بی‌رواست، برای خاطر این که اگر ما اسلام راستین را به اینها بفهمانیم، اگر [فلسفه] انقلاب سفید را به اینها بفهمانیم، اینها دیگر عصبان نمی‌کنند. قرآن اولین نسخه‌ای است که علیه غرب‌زدگی در جهان به وجود آمده است.» نگاه به هما ناطق در تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، نوار ۲.

(۲۲) نگاه کنید به گفت‌وگو حمید شوکت با کوروش لاشایی در نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، ص ۲۶۹.

(۲۳) نگاه کنید به محمدرضا پهلوی در به سوی تمدن بزرگ، کتابخانه پهلوی، ۲۵۳۵ [۱۳۵۵ ش].

(۲۴) منوچهر آزمون در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم از اعضای حزب توده و از رهبران سازمان دانشجویی ایرانی در آلمان (سداما) بود. آزمون به زودی مخالفت با دستگاه حکومت را کنار گذاشت و بعدها جزو عناصر سرشناس و نظریه‌پردازان رژیم شد. او مدت‌ها عهده‌دار مشاغل چون مدیرکلی خیرگزاری پارس، سرپرستی سازمان اوقاف، نمایندگی مجلس شورای ملی و استانداری فارس بود. او در کابینه هویدا، وزیر کار و امور اجتماعی شد. آزمون در آستانه انقلاب ۵۷، در کابینه جعفر شریف امامی وزیر مشاور بود.

(۲۵) کتابچه «فلسفه انقلاب ایران» در پنج فصل کوتاه تدوین شد که به نوعی توضیح تئوریک انقلاب شاه و ملت بود. در بخشی از مقدمه فلسفه انقلاب ایران آمده است: «در برخی از مراحل تاریخی حیات هر ملت و جامعه بعضی از نهادهایی که در شرایط و اوضاع دیگر سبب بقاء گوهر وجودی جامعه بوده‌اند، به صورت نیروهای متضادی درمی‌آیند که مانع پیشرفت آن جامعه می‌شوند، در چنین شرایطی است که حل تضادها به منظور حفظ گوهر وجودی جامعه ضرور می‌نماید. شکل منطقی حل تضادها، انقلابی است که ضامن بقای وجودی جامعه باشد. شرایط عینی و ذهنی و نیز شرایط درونی و برونی جامعه در تعیین ضرورت چنین انقلابی که نیازمند رهبری آگاهانه است مدخلیت تام دارد. برای توصیف هر انقلاب اجتماعی و ویژگی‌های آن، باید آن انقلاب را از مقطع تاریخی، مورد بررسی قرار داد. این امر نیز امکان می‌دهد که انقلاب به صورت واقعه‌ای مجرد و انتزاعی جلوه نکند و در مجموع رابطه‌های دیالکتیکی مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. این حکم درباره انقلاب شاه و ملت ایران نیز جاری است و از این رو برای درک علمی احکام آن ناگزیر از تحلیل شرایط عینی و ذهنی جامعه قبل از انقلاب خواهیم بود.»

(۲۶) نگاه کنید به مظفر شاهدی در حزب رستاخیز: اشتباه بزرگ، جلد دوم، ص ۱۵۴.

(۲۷) نگاه کنید به محمدرضا پهلوی در مجموعه تالیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلی حضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات کیهان [تا پایان سال ۱۳۵۵]، جلد دهم، ص ۹۰۲۶ - ۹۰۲۵.